

می شد. در زمینه معارف اسلامی در حد خودش خوب کار کرده بود. در ماه رمضان ۶۱ یک دوره رساله عملیه را مرور کرده بود و به حد و حدود مسائل شرعی آشنایی خوبی داشت. دید سیاسی خوبی داشت و مسائل را خوب تحلیل می کرد. خوش برخورد و خوش مشرب بود.

● می جنگید و شوخی می کرد

خواهر شهید از هم رزم برادرش نقل می کند: در منطقه عملیاتی خیبر بودیم. محمد، هم می جنگید و هم شوخ طبعی می کرد؛ گویا که در یک مجلس شاد مهمانی است. لب بعضی از شهدا را می کشید و از داخل جلیقه هایشان، خشاب برمی داشت و می گفت: فعلا یک خشاب قرض بده، بعدا یک جوری با هم کنار می آییم.

عبادت محمد زبانزد خاص و عام بود، از خاطرات هم رزمان شهید است که در قنوت نماز شب خویش دعای کمیل را حفظ می خواند، محمد به تمامی ادعیه ها اشراف داشت و آن ها را از حفظ قرائت می کرد، صوت محزون محمد در قرائت قرآن هر شخصی را مجذوب می کرد، این معلم با اخلاق و نمونه محله تبدی به عنوان نیروی واحد اطلاعات عملیات گردان کوثر لشکر ۲۱ امام رضا در عملیات عاشورا آسمانی شد. /



بچه کوچه تبدی

شهید محمد عطار خراسانی، متولد ۱۳۴۰ هفتمین فرزند خانواده، بچه کوچه تبدی و چهارراه میدان بار، با روحیه ای شاد و بانشاط بود. او دوران کودکی خود را کنار خانواده گذراند و هم نشینی با علما و اهل منبر، شخصیت و شالوده فکری و روحی او را پویایی کرد. دوره ابتدایی را در مدرسه بزرگمهر و راهنمایی را در مدرسه سالیانی و متوسطه را در هنرستان الکترونیک که بعد از انقلاب نامش چمران شد، پشت سر گذاشت.

ایام جوانی او به پیگیری علاقه های مذهبی اش گذشت. با شروع انقلاب فعالیت های اجتماعی اش هم شکل گرفت. بعد از پیروزی انقلاب در سال ۶۰ تربیت معلم را به عنوان یک تکلیف و از روی شوق و علاقه به خدمت انتخاب کرد. پس از گذشت یک سال و سپری کردن دوره تربیت معلم، حق انتخاب محل خدمت خود را به مسئولان آموزش و پرورش سپرد تا هر طوری که صلاح بدانند برای او تعیین جا کنند.

به این ترتیب برای خدمت و تدریس درس حرفه و فن به شهرستان درگز رفت. هنوز دو ماهی از خدمتش نگذشته بود که در آبان ۶۱ به جبهه اعزام و به منطقه سومار رفت.

الفجر مقدماتی، والفجر ۱ و الفجر ۳ از جمله عملیات هایی است که محمد در آن شرکت کرد. خانواده عطار خراسانی از خانواده های اصیل و قدیمی شهر مشهد هستند که در زمان شهادت محمد در منطقه تبدی مشهد ساکن بودند. آن دوران پدرشان در میدان میوه و تره بار مشغول به کار بود و مادرشان خانه دار بود. آن ها یک خانواده با وضع مالی متوسط بودند.

اجتماعی خوبی دارند اما محمد در میان نشان گوهر کمیابی بود.

● میدان جنگ یا میهمانی خدا

هر چند محمد از او اواخر سال ۶۱ به مسجد الجواد^(ع) آمده بود اما در همان مدت کوتاه آشنایی دو ساله نظر خیلی از بچه ها را به خود جلب و آن ها را شایسته رفتارش کرده بود. از او خاطراتی خوش و صحنه هایی حاکی از نشاط و زنگی و تیزفهمی به یادمانده است. محمد شوخ طبع و بامزه بود و همیشه برای شوخی هایش دلیل منطقی پیدا می شد. او در مقابل انسان های مغرور عکس العمل نشان می داد، اهل وفای به عهد بود و در انجام تعهداتش به دیگران بسیار مقید بود. خیلی برای حق الناس ارزش قائل



● پرداخت خمس به احترام شهید

بتول از خاطرات خودش و شهید این گونه می گوید که برادرش در آخرین ماه رمضان قبل از شهادتش برای مرخصی آمده بود. در یکی از این شب های ماه رمضان بعد از افطار تصمیم گرفتیم که به خانه یکی از بستگان سر بزنیم، قبل از خروج از منزل محمد نماز مغربش را خواند و قرار شد نماز عشا را آنجا بخواند. وقتی به آنجا رسیدیم صاحب خانه به محمد گفت که فرزندان من خمس مال و حق امام را نمی دهند.

محمد گفت که بهترین کار این است که با آن ها صحبت و نصیحتشان کنید صاحب خانه برای پذیرایی چای و مقداری شیرینی آورد اما هر چه به محمد اصرار کردیم چیزی نخورد و حتی نماز عشا را نیز آنجا نخواند بعد از اینکه از منزل میزبان خارج شدیم دلیل این رفتار محمد را جویا شدم و او در پاسخ گفت به دلیل اینکه خمس مال پرداخت نمی کنند، درست نبود که آنجا چیزی بخوریم یا در منزلشان نماز بخوانیم.

بعد از شهادت محمد همان فامیلی را که به منزلشان رفته بودیم دیدم و دلیل رفتار آن روز محمد را برایشان توضیح دادم آن ها متاثر شدند و تحت تأثیر قرار گرفتند و از آن زمان تاکنون هر ساله خمس مال خود را به احترام حرف شهید پرداخت می کنند.

● از درآمد الکترونیک برای مردم خرج می کرد

بتول خانم می گوید از ویژگی های اخلاقی شهید، داشتن دست خیر بوده است: «او همیشه سعی می کرد به مردم محله کمک کند. بعد از شهادتش بسیاری از همسایه ها آمدند و گفتند شهید به خانواده هایشان فلان مبلغ کمک مالی کرده است. بعضی هایشان می گفتند محمد خانه شان را بدون دریافت پول برق کشی کرده است.»

او ادامه می دهد: برادرم بسیار معتقد بود که باید خمس، حق امام و دیگر فرایض دینی به موقع پرداخت شوند. تمامی دفاتر ثبتی پرداختی و جوهات دینی اش همچنان موجود است. پایگاه فعالیت شهید «مسجد جواد الائمه^(ع)» واقع در خیابان دانشگاه بود که در حال حاضر نیز تعدادی از هم رزمان برادرم در این پایگاه مشغول به خدمت رسانی هستند. او هم زمان که در حال تحصیل و تدریس در تربیت معلم بود، مغازه کوچک الکترونیک را در یکی از مناطق مشهد با یکی از دوستانش به طور شراکتی راه اندازی کرد، چون محمد در آن زمان به طور شبانه روزی در تربیت معلم شهر درگزر مشغول به کار بود و سعی می کرد از درآمد این مغازه به مردم کمک کند.

خانواده عطار خراسانی خانواده متدین و مذهبی هستند. در دوران دفاع مقدس علاوه بر محمد، برادر دیگرش جواد نیز سابقه حضور طولانی در جبهه را دارد. جواد در زمان شهادت محمد در جبهه حضور داشت و حتی برای تشییع پیکر شهید نیز به مشهد نیامد.

● محمد گوهر کمیابی بود

بتول خانم می گوید: خبر شهادت برادرم از طریق پایگاه مسجد جواد الائمه^(ع) به ما رسید. ابتدا اعلام کردند گروهی از پایگاه مسجد قصد عزیمت به سمت جبهه را دارند و از خانواده ما خواستند اگر نامه ای می خواهیم به دست محمد برسانیم آن را هر چه سریع تر به مسجد ببریم. یکی از دوستان صمیمی پدرم که برای ما حکم عموراداشت برای دادن نامه به مسجد می رود که خبر شهادت محمد را به او می دهند. روز سه شنبه بود، حوالی بعد از ظهر. من در کارگاه خیاطی خود مشغول به کار بودم که عموبامن تماس گرفت و گفت: «از محمد چه خبر؟» من اظهار بی اطلاعی کردم و گفتم: چند روزی هست که از او خبری نیست، نه نامه ای داده و نه تماسی گرفته عمو گفت: «بالاخره هر کس که به جبهه می رود یا اسیر یا مجروح یا شهید می شود...» در جوابش گفتم: من به محمد گفتم، طاقت اسارت و مجروحیت را ندارم، بالاترین درجه شهادت است، اگر قرار است بزنم بهترین شکل آن و بالاترین افتخار شهادت است. عمو پرسید: «اگر محمد به شهادت رسیده باشد، تو چه کاری می کنی؟» و من گفتم: «هیچی به اینکه برادرم به شهادت رسیده افتخار می کنم» بعد از آن سکوت کردم و سپس از عمو خواستم که به منزل ما بیاید. زمانی که خبر به ما رسید پیکر شهید هنوز به مشهد نرسیده بود، پنجشنبه هفته بعدش از ما خواستند که به معراج برویم. محمد ۲۲ محرم به شهادت رسید و پنجشنبه هفته بعد که روز آخر ماه محرم بود تشییع پیکرش از میدان شهدا انجام شد. تمام بدن برادرم تکه تکه شده بود و تنها قسمتی از بدنش را آورده بودند. «بتول خانم در ادامه می گوید: همه برادرانم سالم و اهل صالح هستند و هر کدام موقعیت و جایگاه

گلوله بود که به زمین می خورد. آن ها چه می توانستند انجام دهند، نمی توانستند این پیکرها را خوب جمع و جور کنند. هوا تقریباً روشن شده بود و تک تیراندازهای دشمن کاملاً بچه ها را در تیررس خود داشتند برای عقب بردن پیکارها بچه ها زحمت کشیدند، حتی چند نفری مجروح شدند، اما همه آن ها بغضی در سینه داشتند با خود می گفتند نمی دانیم امام زین العابدین در کربلا چطور جنازه سیدالشهدا را با بوری جمع کرد؟ پیکر محمد که به معراج شهدای مشهد رسید پدر آرام و مقاوم بر کناره تابوت پسرش آمد، سر به سجده گذاشت و آرام با خدای خود نجوا کرد. خدا با شاکرم رگ فرزندم محمد برای تو قطع شد و همانند علی اکبر رگ گردنش برای تو و دینت بریده شد. این قربانی را قبول فرما.

ر آغوش کشید و با او وداع کرد. مهدی نگران بود نمی دانست. محمد لبخندی زد و همراه با مهدی سمت شیار حرکت کردند. چند دقیقه ای نگذشت که توپ ۱۲۰ ارتفاعات گرگنی را لرزاند. نیروهای گردان گرگانی نگاهشان به سمت شیار رفت. صحنه بسیار چهره ها با هر شرايطی در بین آماج توپ و گلوله خود نمانده بودند، گلوله توپ بین پیکر محمد و منتظری بود و این دو پیکر مثله شده بودند. خون در شیار کش به گلولی محمد برخورد کرده بود. سلاح آنان ه بود، پشت سر محمد ترکش خورده بود، حتی تکه شده بود. محمد سر در بدن نداشت. بچه ها با ایستاده بودند. وجب به وجب کنار آن ها رگبار